



داغ سقای تشنگان کمر حسین (ع) را شکست

شب تاسوعای حسینی بنا بر سنت تاریخی به حضرت عباس (ع)، برادر امام حسین (ع) تعلق دارد. شجاعت حضرت عباس - علیه السلام - در میان اصحاب امام حسین - علیه السلام - بی نظیر بود.

تابناک: شب تاسوعای حسینی بنا بر سنت تاریخی به حضرت عباس (ع)، برادر امام حسین (ع) تعلق دارد. شجاعت rlm& حضرت عباس - علیه السلام - در میان اصحاب امام حسین - علیه السلام - بی نظیر بود. چگونگی شهادت او و رجزهای او و جهاد او با دست بریده، همه بیانگر اوج صلابت و شهامت اوست. او تنها به سوی آب فرات رفت و در برابر چهار هزار تیرانداز قرار گرفت، صف آنها را با کشتن هشتاد نفر از آنها، درهم شکست و خود را به آب فرات رسانید. داغ سقای تشنگان کمر حسین (ع) را شکست

مادرش ام البنین علیها السلام در شهر خطاب به او می‌گوید: «لو كان سيفك في يدك لما دنى منه احد / اگر شمشیرت در دست هایت بود، کسی را جرأت نزدیک شدن به شمشیرت نبود».

روایت rlm& شده، هنگامی که وسائل غارت شده از شهدای کربلا را به شام نزد یزید بردند، در میان آن‌ها پرچم بزرگی بود. یزید و حاضران دیدند همه پرچم سوراخ و صدمه دیده ولی دستگیره آن سالم است، پرسید: این پرچم را چه کسی حمل می‌کرد؟

گفته شد: عباس بن علی - علیه السلام - آن را حمل می‌کرد.

یزید از روی تعجب و تجلیل از آن پرچم، دو یا سه بار برخاست و نشست و گفت: «انظروا الی هذا العلم فانه لم یسلم من الطعن و الضرب الا مقبض الید الی تحملہ. / به این پرچم بنگرید، که بر اثر صدمات و ضربات، هیچ جای آن سالم نمانده جز دستگیره آنکه پرچمدار آن را با دست rlm& حمل می‌کرده است (یعنی سالم ماندن دستگیره نشان می‌دهد که پرچمدار، تیرها و ضرباتی را که بر دستش وارد می‌شود تحمل می‌کرد و پرچم را رها نمی‌ساخته است)».

سپس یزید گفت: «ابیت اللعن یا عباس، هکذا یکون وفاء الاخ لایخیه. / لعن و ناسزا از تو دور باد (و ناسزا برای تو زینده نیست) ای عباس، این است معنای وفاداری برادر نسبت به برادرش rlm&».

عباس سه برادر و پدر و مادری داشت که مادرشان ام المؤمنین - علیها السلام - بود. یکی از آن‌ها عبدالله بود که ۲۵ سال داشت، دیگری عثمان بود که ۲۱ سال داشت و سومی جعفر بود که ۱۹ سال داشت. حضرت عباس که از آن‌ها بزرگ تر بود و ۳۴ سال داشت، به برادران روی کرد و گفت: «ای پسران مادرم به پیش بتازید تا خلوص و خیرخواهی شما را در راه خدا و رسول خدا بنگرم rlm&». آن‌ها یکی بعد از دیگری روانه میدان شدند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند.

وقتی که همه یاران حسین - علیه السلام - کشته شدند، و حضرت عباس خود را تنها یافت به حضور برادر آمد و عرض کرد: به من اجازه رفتن به میدان بده، امام سخت گریه کرد، عباس - علیه السلام - عرض کرد: سینه rlm& ام تنگ شده و از زندگی دلتنگ گشته و به تنگ آمده rlm& ام، می‌خواهم انتقام خون شهیدان را از دشمن بگیرم.

امام حسین - علیه السلام - فرمود: «برو برای این کودکان تشنه لب، اندکی آب بیاور».

حضرت عباس - علیه السلام - روز عاشورا سوار بر اسب اطراف خیام می‌گشت و نگرهانی می‌داد و مراقب بود تا دشمن جلو نیاید.

داغ سقای تشنگان کمر حسین (ع) را شکست

در این هنگام زهیر بن قین (یکی از یاران با وفای امام حسین) نزد عباس - علیه السلام - آمد و عرض کرد: در این وقت آمده rlm& ام تا تو را به یاد سخن پدرت علی - علیه السلام - بیندازم. عباس - علیه السلام - که می‌دید خیام اهل بیت در خطر تهدید دشمن است، از اسب پیاده نشد و فرمود: «مجال سخن نیست، ولی چون نام پدرم را بردی، نمی‌توانم از گفتارش بگذرم، بگو که من سواره می‌شوم rlm&».

زهیر گفت: پدرت هنگامی که خواست با مادرت ام‌البنین علیها السلام ازدواج کند، به برادرش عقیل فرموده بود، زن شجاعی از خاندان شجاع برایم پیدا کن، زیرا می‌خواهم فرزند شجاعی از او به دنیا بیاید و حامی و ایثارگر فداکار برای برادرش حسین - علیه السلام - باشد. بنابراین ای عباس، پدرت تو را برای چنین روزی (عاشورا) خواسته است، مبادا کوتاهی کنی.

غیرت عباس با شنیدن این سخن به جوش آمد و چنان پا در رکاب زد که تا سمه رکاب قطع گردید و فرمود: ای زهیر، آیا با این گفتار می‌خواهی به من جرأت بدهی، سوگند به خدا هرگز دست از برادرم بر نمی‌دارم و در حمایت از حریم او کوتاهی نخواهم نمود.

«والله لاریتک شیئا ما رایته قط» / به خدا قسم فداکاری خود را به گونه‌ای ابراز کنم و به تو نشان دهم که هرگز نظیرش را ندیده باشی».

آن گاه عباس - علیه السلام - به سوی دشمن حمله کرد، آن گونه که گویی شمشیرش، آتشی است که در نیزار افتاده است، تا اینکه صد تن از قهرمانان دشمن را کشت.

از جمله با «مارد بن صدیف تغلبی» قهرمان بی‌درمانی؛ بدیل دشمن جنگ تن به تن کرد، نیزه بلند مارد را از دست او درآورد و نیزه را تکان سختی داد و فریاد زد: «ای مارد، از درگاه خدا امیدوارم که با نیزه خودت، تو را به جهنم واصل کنم».

داغ سقای تشنگان کمر حسین (ع) را شکست

آنگاه آن نیزه را در کمر اسب مارد فرو برد، اسب مضطرب شد و مارد خود را به زمین انداخت، با اینکه جمعی از دشمن به کمک مارد آمدند، عباس همان دم نیزه را به گلوئی مارد فرود آورد. مارد به زمین افتاد و گوش تا گوش او بریده شد و به هلاکت رسید و در این درگیری شدید جمعی دیگر نیز به دست عباس - علیه السلام - کشته شدند.

حضرت عباس - علیه السلام - به سوی دشمن شتافت، آن‌ها را موعظه کرد، و از عاقبت بد ترسانید، ولی نصایح آن حضرت در آن کوردلان اثر نکرد، عباس نزد برادرش حسین - علیه السلام - بازگشت، شنید صدای العطش کودکان بلند است.

در روایتی آمده: «خیمه‌ای مخصوص مشک‌های آب بود، حضرت ابوالفضل داخل آن خیمه شد. دید اطفال آن مشک‌های خالی را برداشته و شکم‌های خود را بر مشک‌های نم‌دار می‌گذاشتند بلکه از عطش آن‌ها کاسته شود، به آن‌ها فرمود: «نور دیدگانم صبر کنید اکنون می‌روم و برای شما آب می‌آورم».

در همین هنگام سوار بر اسب شد و نیزه و مشک خود را برداشت و به سوی فرات رهسپار شد.

آری عباس - علیه السلام - مشک را پر از آب کرد، ولی از آب نیاشامید و به خود خطاب کرد و گفت: «یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون و تشریبین بارد المعین تالله ما هذا فعال دینی / ای نفس! بعد از حسین، زندگی تو ارزش ندارد، و نباید بعد از او باقی بمانی، این حسین است که لب تشنه و در خطر مرگ قرار دارد می‌خواهی آب گوارا و خنک بیاشامی، سوگند به خدا دین من اجازه چنین کاری را نمی‌دهد».

و به نقل از بعضی فرمود: «به خدا قسم لب به آب نمی‌زنم در حالی که آقام حسین - علیه السلام - تشنه باشد. / والله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشان».

عقل می‌گوید: آب بیاشام تا نیرو بگیری و بتوانی خوب بجنگی، ولی عشق و وفا و صفا می‌گوید: برادرت و نور دیدگان برادرت تشنه‌اند، چگونه تو آب بنوشی و آن‌ها تشنه باشند؟

بعضی نقل کرده‌اند حضرت علی - علیه السلام - در شب ۲۱ رمضان (شب شهادتش) عباس را به آغوش گرفت و به سینه‌اش چسبانید و فرمود: «ولدی اذا کان یوم عاشورا، و دخلت المشرعه، ایاک ان تشرب الماء و اخوک الحسین عطشان. / پسرم هنگامی که روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه آب وارد شدی، مبادا آب بیاشامی با اینکه برادرت تشنه است!».

آن حضرت با همان یک دست؛ حمله بر دشمن کرد، بسیاری از شجاعان دشمن را بر خاک هلاکت افکند. در این بحران، حکیم بن طفیل از کمین نخله؛ ای بیرون جهید و ضربتی بر دست چپ آنحضرت وارد ساخت، و دستش را از بند (مچ) قطع کرد (فقطعه یده من الزند).

آن حضرت مشک را به دندان گرفت و همت می کرد تا مشک را به خیمه؛ ها برساند که ناگاه تیری بر مشگ آب آمد و آب آن ریخت، و تیر دیگری بر سینه؛ اش رسید و از اسب بر زمین افتاد.

ابی مخنف می نویسد: وقتی که دست های عباس - علیه السلام - جدا شد، در حالی که از دو طرف دستش قطرات خون می ریخت، به دشمن حمله کرد تا اینکه ظالمی با گرز آهنین بر سر مبارکش زد و آن را شکافت، آن هنگام آن مظلوم به زمین افتاد و در خون خود غوطه؛ ور شد و صدا زد: «یا اخی یا حسین علیک منی السلام؛»: «ای برادرم حسین خدا حافظ؛» و طبق روایت مشهور، صدا زد: «یا اخواه ادرک اخاک؛ / ای برادر، برادرت را دریاب؛».

امام حسین - علیه السلام - مانند شهاب ثاقب به بالین عباس شتافت او را غرق در خون دید که پیکرش پر از تیر شده و دست هایش از بدن جدا شده و چشم هایش تیر خورده؛ اند.

«فوقف علیه منحنیا و جلس عند راسه بیکی حتی فاضت نفسه؛ / با کمر خمیده به عباس نگریست و سپس در بالین او نشست و گریه کرد تا عباس به شهادت رسید». نقل شده با صدای بلند گریه کرد و فرمود: «الان انکسر ظهری و قلت؛ حیلتي و شمت بی عدوی؛ / کنون پشتم شکست، و رشته تدبیر و چاره؛ ام از هم پاشید، و دشمن بر من چیره شد و شماتت کرد».